

کتاب تاریخ قم

مؤلف

حسن بن محمد بن حسن قمی
(قرن چهارم)

مترجم

حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی
قرن نهم

تصحیح

دارالتحقیق آستانه مقدسه قم

قمی، حسن بن محمد، قرن ۴ ق.
 تاریخ قم / حسن بن محمد بن حسن قمی ؛ ترجمه حسن بن علی قمی؛ به تصحیح
 دارالتحقیق آستانه مقدسه قم. - زائر، ۱۳۸۵.
 ۴۴۶ ص. ۵ - ۷۳ - ۸۵۶۷ - ۹۶۴
 واژه‌نامه.
 کتابنامه. ص ۴۴۲ - ۴۴۶.
[کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم]
 ۱. قم - تاریخ. ۲. قم - سرگذشتنامه. الف. قمی، حسن بن علی، مترجم.
 ۸ ق ۷۷ م ۲۱۱۳ DSR ب. دارالتحقیق آستانه مقدسه قم.

کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم
 مجموعه آثار شماره

تاریخ قم

نویسنده: حسن بن محمد بن حسن قمی
مترجم: حسن بن علی بن حسن بن عبدالملك قمی
صفحه‌آرا: محمد علی محمدی
ناشر:
لیتوگرافی:
چاپ و صحافی:
نوبت و سال چاپ: اول - بهار ۱۳۸۵
شمارگان:
بهاء:
شایک:

فهرست مطالب

مقدمه کنگره ۱۰۰۰

مقدمه ۵۰۰۰

باب اول

۲۹-۱۴۶

فصل اول: در ذکر قم و سبب نام نهادن آن ۳۱۰۰۰

ذکر صورت فتح ناحیت قم ۳۷۰۰۰

ذکر حدود قم ۳۸۰۰۰

ذکر برج قم ۳۹۰۰۰

ذکر طرق قم ۳۹۰۰۰

ذکر میدانها بقم ۴۰۰۰۰

ذکر قنطرها بقم ۴۱۰۰۰

ذکر مساجد قم ۴۱۰۰۰

ذکر حمامات بقم ۴۱۰۰۰

فصل دوم: در ذکر سبب جدا کردن قم از اصفهان و وقت شهر گردانیدن آن ۴۲۰۰۰

فصل سوم: در ذکر آنچه داخل قم است و خطّه آن از ضیاعها و مواضع ۴۷۰۰۰

فصل چهارم: در یاد کردن اول مسجدی که بقم بنا نهادند ۵۴۰۰۰

ذکر مسجد جامع و منبر بقم ۵۴۰۰۰

ذکر دارالضرب و سراهای والیان و حاکمان و زندانها به شهر قم ۵۶۰۰۰
فصل پنجم: ذکر کاریزها و جویها و رودخانهها و آسیاها ۶۰۰۰۰
 ذکر قسمت آب این کاریزها و منبع و چشمه‌گاه آن ۶۳۰۰۰
 ذکر قسمت آب کاریزها ۶۴۰۰۰
 ذکر صورت آب رودخانهها و کیفیت منبع و منشأ آن بقم ۶۸۰۰۰
 ذکر آبهایی که به آب رودخانه اضافه کرده‌اند از مواضع دیگر ۶۹۰۰۰
 ذکر جویهای قم و نواحی آن ۷۳۰۰۰
 ذکر آسیاهایی که بقم بوده‌اند ۷۶۰۰۰
فصل ششم: ذکر عدد رستاقهای شهر قم و ضیاع آن از عربی و عجمی ۸۱۰۰۰
فصل هفتم: بعضی از طلسمات و چشمهای نمک بقم، با ذکر بعضی از نواحی مشهور ۱۲۶۰۰۰
 ذکر طلسمات و کانه‌های نمک بقم ۱۲۶۰۰۰
 ذکر بعضی از آتشکده‌های ناحیه قم ۱۲۸۰۰۰
فصل هشتم: ذکر اخباری که در فضیلت قم و نواحی و ساکنان آن آمده ۱۳۲۰۰۰

باب دوم

۱۴۷-۲۷۰

فصل اول: ذکر مساحت‌های واقعه بقم و اوقاف آن ۱۴۹۰۰۰
فصل دوم: یاد کردن ارتفاعها و خراج مال آن بقم ۱۵۷۰۰۰
 طسوج و ناحیه رود آبان ۱۶۶۰۰۰
 طسوج لنجروود ۱۶۶۰۰۰
 طسوج ابرشتجان ۱۶۷۰۰۰
 طسوج سراج ۱۶۷۰۰۰
 طسوج وازه کروود ۱۶۷۰۰۰
 طسوج رودبار ۱۶۷۰۰۰
 طسوج فاسان ۱۶۷۰۰۰

رستاق ساوه ، طسوج فیستین ۱۶۸ ...
 طسوج خوزان ۱۶۸ ...
 شق میلانجرد ۱۶۸ ...
 وضعیه و طسق دۆم ؛ رودابان ۱۶۸ ...
 طسوج واز [ه] کروود ۱۶۹ ...
 طسوج رودبار ۱۶۹ ...
 رستاق ساوه و جزستان ۱۷۰ ...
 شق آبه فارقین ۱۷۰ ...
 رستاق ورّه و طسوج ارونجرد ۱۷۰ ...
 طسوج الدور ۱۷۰ ...
 طسوج فراهان ۱۷۱ ...
 طسوج طبرش ۱۷۱ ...
 رستاق قاسان ۱۷۱ ...
 وضعیه و طسق سۆم؛ طسوج جبل ۱۷۲ ...
 و از طسوج ساوه؛ طسوج جبل ۱۷۲ ...
 و از شق آبه ۱۷۲ ...
 و از شق میلانجرد ۱۷۲ ...
 و از رستاق طبرش اصبهانی و همدانی ۱۷۲ ...
 و از رستاق ساوه طسوج جزستان ۱۷۲ ...
 و از رستاق قاسان؛ رستاق خوی ۱۷۳ ...
 وضعیه و طسق چهارم؛ رستاق خوی ۱۷۳ ...
 رستاق ورّه ۱۷۳ ...
 طسوج جهروود ۱۷۳ ...
 رستاق طبرش ۱۷۴ ...
 طسوج جوزه و جرکان ۱۷۴ ...

- رستاق کوزدر ... ۱۷۴
- رستاق فراهان ... ۱۷۴
- وضیعه و طسوق پنجم؛ شق آبه و میلاد جرد ... ۱۷۷
- رستاق طبرش همدانی و اصبهانی ... ۱۷۷
- رستاق انار طسوج جاست ... ۱۷۷
- و از شق میلاد جرد ... ۱۷۷
- و از کوزدر و ورّه ... ۱۷۷
- طسوق و وضیعه ششم؛ از طسوج سراجیه ... ۱۷۷
- طسوق وضیعه هفتم ... ۱۷۷
- فصل سوم: در ذکر خراج قم ... ۱۸۰**
- رستاق فراهان ... ۱۸۱
- اصل مال ... ۱۸۱
- الباقی بعد ذلك ... ۱۸۱
- الرساتیق ... ۱۹۴
- رستاق لنج رود ... ۱۹۶
- الرودابان ... ۱۹۷
- تفصیل سکک ابرشتجان ... ۱۹۷
- الرودبار ... ۱۹۷
- سراجیه ... ۱۹۸
- الجبل ... ۱۹۸
- و از کرود ... ۱۹۹
- انار ... ۱۹۹
- وراردهان ... ۲۰۰
- جاست ... ۲۰۰
- قاسان ... ۲۰۰

- وره ۲۰۱ ...
 جهرود ۲۰۱ ...
 وادی اسحاق ۲۰۱ ...
 مزراع ارونند جرد ۲۰۱ ...
 طبرش ۲۰۱ ...
 وزواه ۲۰۲ ...
 ساوه ۲۰۲ ...
 خوی ۲۰۳ ...
 فراهان ۲۰۴ ...
 کوزدر ۲۰۴ ...
 دوراخر ۲۰۴ ...
فصل چهارم: ذکر اختلاف ضرائب خراج بقم ۲۰۵ ...
 ذکر نجوم خراج و دفعات آن بقم ۲۰۸ ...
 ذکر کفایت در خراج کوره قم ۲۱۱ ...
 ذکر اطلاق و رهنیدن از ضمان اهل قم را ۲۱۴ ...
 ذکر رسم «جهیز» بقم ۲۱۴ ...
 ذکر رسم و دستور در ستدن خراج بقم قدیم و سبب گرفتن آن ۲۲۲ ...
 ذکر صورت خراج بقم و صورت اهل آن از عرب و ذکر اسباب بقم ۲۲۹ ...
 ذکر مال مشاخره بقم که آن را به اصطلاح اهل قم «ماهیان» گویند ۲۳۴ ...
 ذکر مال عمال و اهل نزول در نواحی قم ۲۳۴ ...
 ذکر مال نصف العشر بقم ۲۳۵ ...
 ذکر خراج به بلده قم ۲۳۶ ...
 ذکر وجوه اموال و منافع آن بقم که آن را به اصطلاح «مرافق» گویند ۲۳۶ ...
 دیگر اخبار و روایات که در باب وجوه اموال صدقات آمده‌اند ۲۳۸ ...
 ذکر وجوه صدقات از غلات و غیر آن ۲۳۹ ...

ذکر احکام زمینها ۲۴۳ ...
 ذکر مال صدقه و فرائض و رسوم آن که از اهل علم روایت کرده‌اند ۲۴۶ ...
 نسخه برات مال صدقات چون بستانند ۲۵۰ ...
 ذکر سال فرائضهای صدقات از شتر و گاو و گوسفند ۲۵۰ ...
 فصل پنجم: ذکر آنچه گفته‌اند در امر خراج به روزگار عجم و در اسلام ۲۵۳ ...

باب سوّم

۲۷۱-۳۴۶

فصل اوّل: ذکر ولادت علی و فاطمه علیهما السلام و عدد اولاد و وقت وفات ایشان ۲۷۳ ...
 ولادت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام ۲۷۳ ...
 ولادت فاطمه زهرا علیها السلام و مدّت حیات و وقت وفات او ۲۷۸ ...
 ولادت «ابو محمّد الحسن بن علی علیهما السلام» و ذکر فرزندان او و مدّت حیات ۲۷۹ ...
 ذکر ولادت امام شهید مظلوم حسین بن علی علیهما السلام و اولاد و اعقاب او ۲۸۱ ...
 ذکر ولادت ابی الحسن علی بن الحسین علیهما السلام و عدد اولاد او و اعقاب او ۲۸۴ ...
 ذکر امام پنجم ابی جعفر محمّد بن علی الباقر علیهما السلام و ولادت او و ذکر اولاد و اعقاب او ۲۸۵ ...
 ذکر امام ابی عبدالله جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام و ولادت او و عدد اولاد ۲۸۶ ...
 ذکر ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام و ذکر اعقاب و اولاد او ۲۸۶ ...
 ذکر امام هشتم علی بن موسی الرضا علیهما السلام و ذکر ولادت او و عدد اولاد ۲۸۸ ...
 ذکر امام ابی جعفر محمّد بن علی علیهما السلام و ولادت و عدد فرزندان او و مدت عمر ۲۸۹ ...
 ذکر امام ابی الحسن علی بن محمّد العسکری علیهما السلام و ذکر ولادت و اولاد و اعقاب او ۲۹۱ ...
 ذکر امام ابی محمّد الحسن العسکری علیه السلام و ولادت او و مدت عمر و امامت او ۲۹۴ ...
 ذکر ولادت قائم آل محمّد علیه السلام و وقت غیبت او و اخبار دالّه بر وجود شریف او ۲۹۶ ...
 فصل دوّم: ذکر طالبیه که بقم آمدند و وطن ساختند ۲۹۸ ...
 ذکر آنچه در فضایل طالبیه روات ثقات یاد کرده‌اند ۲۹۸ ...
 ذکر جمعی از طالبیه که بشهر قم و اطراف آن نزول کرده و وطن گرفته ۳۰۱ ...

سادات حسینیّه ۳۰۶ ...
سادات موسویّه ۳۲۰ ...
دیگر از سادات عریضیه ۳۲۴ ...
دیگر از اولاد «احمد بن علی بن جعفر علیه السلام» ۳۲۵ ...

باب چهارم

۳۴۷-۳۸۲

فصل اول: آن گروه عرب که بقم آمدند و وقت آمدن ایشان بقم ۳۵۲ ...
فصل دوم: سبب نقل و رحلت کردن آن گروه عرب از کوفه ۳۵۶ ...
ذکر نقض عهد و شکستن پیمان اهل عجم مر اهل عرب را ۳۶۸ ...
ذکر کشتن «حجاج بن یوسف»، «محمد بن سائب [بن] مالک اشعری» را ۳۷۳ ...

باب پنجم

۳۸۳-۴۳۷

فصل اول: در ذکر اخبار گروه عرب اشعریین اسلامیّه و سبب اسلام آوردن ایشان ۳۸۵ ...
ذکر فضایل مرویه درباره اشعریان ۳۹۴ ...
ذکر حدیث «جفنه» ۳۹۷ ...
ذکر مفاخر و مناقب ایشان در ایام جاهلیت و در ایام اسلام ۴۰۰ ...
ذکر مفاخر اشعریان در ایام جاهلیت ۴۰۴ ...
ذکر ضبیعتها و منازل و رایات اشعریان ۴۰۵ ...
ذکر رایات و علمهای اشعریان ۴۰۶ ...
ذکر منزلهای اشعریان و شهرهای ایشان به یمن ۴۰۸ ...
ذکر اشراف وجوه اشعریان در ایام اسلام ۴۰۹ ...
ذکر فتح ابو موسی اشعری ۴۲۲ ...
فتح تستر ۴۲۶ ...

واژنامه ۰۰۰ ۴۳۸
فهرست منابع ۰۰۰ ۴۴۲

مقدمه کنگره

حضرت امام صادق علیه السلام:

«حرم ما اهل بیت علیهم السلام، شهر قم است. آنجا بانویی از فرزندانم به نام فاطمه دفن می‌شود بهشت بر هر که او را زیارت کند، واجب می‌گردد»^۱.

قم که به لقب «حرم اهل بیت علیهم السلام» مفتخر گردید، نه تنها به جهت وجود مردمی است که در آن بحسن عبادت و توحید عبادی در قیام و رکوع و سجود شناخته شده‌اند^۲، و در آرمان شهر اسلامی گرد حضرت مهدی علیه السلام اجتماع و به یاری آن حضرت قیام خواهند نمود، و نه صرفاً به جهت وجود بزرگ‌ترین حوزه علمی و حدیثی و معرفتی شیعه در آن؛ بلکه این شهر مفتخر است که چونان صدفی زمینی، گوهر آسمانی و ملکوتی فرزند باب الحوائج الی الله را در بر گرفته و مسجد اولیای الهی گردیده است. اگر در گذشته شهر قم محل محدثان بزرگ و معبد و سجده‌گاه فاطمه معصومه علیها السلام بوده، امروزه نیز پرچمدار فرهنگ ناب فقه جعفری و معنویت و عرفان و ضمن تربیت و پرورش یاران امام عصر ارواحنا فداه زائران آن حضرت را با معارف بلند دینی میزبانی می‌کند. آری، «زیبید اگر خاک قم به عرش کند فخر»^۳. قم شهری است که بر ولایت و مودت اهل بیت علیهم السلام پایه‌گذاری شده و به همین

^۱. «سفینه البحار»، ج ۲، ص ۴۴۶.

^۲. «مستدرک الوسائل»، ج ۱۰، ص ۲۰۶.

^۳. «دیوان امام خمینی»، ص ۲۵۷.

جهت، پایگاهی برای علویان و شیعیان و دژ تسخیرناپذیری علیه ستمگران بوده است و ائمه علیهم السلام با تعبیراتی خاص و بلند از این شهر یاد کرده‌اند.^۱

از هنگامی که شهر قم مسکن حضرت سنی، فاطمه معصومه علیها السلام گردید، بُعد فرهنگی و معنوی آن در کنار تحولات اجتماعی و سیاسی متحول و شکوفا شد، و از چنان موقعیتی برخوردار شد که جناب حسین بن روح رضوان الله علیه، از نواب اربعه، تأیید محتوای يك کتاب علمی و فقهی را مشروط به نظر مساعد علمای قم نمود.^۲ وجود حوزه غنی و بزرگ شیعه، در این شهر و دفاع علمی از اسلام راستین به وسیله تألیف کتابها، اعزام مبلغان و زادگاه انقلاب اسلامی بودن و... همه و همه به برکت وجود فرزند رسول خدا، کریمه اهل بیت علیهم السلام، در این شهر است.

از آنجا که سال ۱۳۸۴ ش. با يك هزار و دویست و پنجاهمین سالگرد ولادت آن حضرت، و نیز با پایان تجدید طلاکاری گنبد مطهر - که در زیبایی کم نظیر و بلکه بی نظیر است - مقارن شده، به منظور معرفی بیشتر آن حضرت و تبیین جایگاه ویژه شهر قم در ترویج فرهنگ تشیع، به دستور تولیت عظمای آستانه مقدس، حضرت آیه الله مسعودی (دام عزه)، «کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم» شروع به فعالیت نمود و در چهار موضوع:

الف) حضرت معصومه علیها السلام و آستانه مقدس،

ب) قم و فرهنگ تشیع،

ج) حوزه علمیه قم،

د) انقلاب اسلامی در قم،

با محوریت آستانه مقدس، حدود پنجاه جلد کتاب که اکثر آنها جنبه تألیف و برخی دیگر جنبه تراثی دارد و محققان تألیف و تصحیح شده است.

آثاری که در محورهای فوق تدوین و نگارش یافته، تنها قدم کوچکی است که

^۱. «بحار الانوار»، ج ۵۷، ص ۲۱۷.

^۲. «کتاب الغیبه»، شیخ طوسی، ص ۲۴۰.

می‌تواند نقطه شروعی برای تحقیقات گسترده و عمیق باشد که سزاوار موضوعات یاد شده است.

کتاب «تاریخ قم» را حسن بن محمد بن حسن شیبانی در سال ۳۷۸ ق. و در ۲۰ باب برای صاحب بن عباد تألیف نمود. این کتاب به عربی بود و در سال ۸۶۵ ق. توسط حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک و به دستور خواجه فخرالدین ابراهیم بفارسی ترجمه گردید. اما متأسفانه، هم اصل عربی این کتاب مفقود شده و هم پانزده باب از ترجمه فارسی آن؛ تنها ۵ باب این کتاب اکنون موجود است. علامه مجلسی این کتاب را جزء مصادر «بحار الانوار» قرار داده و گاهی احادیث این کتاب را که بفارسی است، به عربی برگردانده و در کتاب خود نقل کرده است.

مؤلف این کتاب، معاصر شیخ صدوق بوده، اما چیزی از شیخ صدوق درباره وی و یا نامی از صدوق در این کتاب نیامده است و حتی کتاب‌های رجالی متقدم نیز چیزی در مدح و یا وثاقت مؤلف این کتاب ذکر نکرده‌اند. برخی از مطالب این کتاب نیز در مورد تاریخ موالیذ یا شهادت ائمه علیهم‌السلام با کتاب‌های تاریخی معتبر موافق و هماهنگ نیست. به همین جهت، این کتاب در عین ارزش فراوان آن از جهت تاریخی و کهن‌بودن آن به تنهایی نمی‌تواند مورد استناد در مسائل مهم خصوصاً مطالب فقهی قرار گیرد، اما هرگز عظمت و ارزش تاریخی آن مورد شک و تردید قرار نگرفته و همیشه به عنوان یک اثر قابل استناد در شناخت تاریخ تشیع در قم مورد استفاده قرار گرفته است و بلکه می‌توان ادعا کرد که تاریخ قم و فرهنگ و تمدن این شهر بدون این کتاب قابل شناخت نیست و بلکه ابتر و ناقص خواهد بود.

دبیرخانه کنگره «بزرگداشت حضرت فاطمه معصومه علیها‌السلام و مکان‌ت فرهنگی قم»، از همان آغاز فعالیت خود به تصحیح و احیای این کتاب روی آورد، و با آنکه تصحیح دانشمند و محقق بزرگ آن سید جلال‌الدین تهرانی بسیار عالمانه و دقیق بود، اما دبیرخانه با تهیه یک نسخه خطی از کتاب که در اختیار مرحوم تهرانی نبوده است، به تصحیح مجدد کتاب پرداخت و پس از مشکلات فراوانی که در این زمینه پدید آمد، سرانجام حجه الاسلام و المسلمین محمدباقر بابانیا از محققان دارالتحقیق کار

مقابله، تصحیح و تعلیقات کتاب را به انجام رساند و با تلاشهای پیگیر و مداوم حجه الاسلام والمسلمین علی اشرف عبدی به سامان رسیده و به صورت حاضر به دانش‌پژوهان عرضه می‌گردد.

در اینجا لازم است تشکر کنیم از تولیت آستانه حضرت آیه الله مسعودی، مدیر عامل انتشارات زائر جناب آقای آقای فقیه میرزایی، و مدیریت فرهنگی حجه الاسلام والمسلمین عباسی و خصوصاً برادر بزرگوار جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای علی اشرف عبدی که سهم فراوانی در به ثمر رسیدن آثار این کنگره داشته‌اند و با راهنماییها و مساعدتهای خود کنگره را به سامان رساندند.

بر خود لازم می‌دانم که اذعان و اعتقاد قلبی خود را ابراز دارم که اگر توفیقات خدای متعال و عنایات کریمه اهل بیت علیهم السلام نبود، از برداشتن کوچکترین قدمی در این راه عاجز و ناتوان بودیم.

و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب
احمد عابدی

دبیر کنگره

مقدمه استاد سیدجلال الدین تهرانی بر چاپ اول کتاب

این کتاب که از نظر قارئین گرام می‌گذرد، کتاب «تاریخ قم» تألیف «حسن بن محمد بن حسن قمی» از علمای مائه چهارم هجری است که آن را در سال ۳۷۸ قمری به تشویق «صاحب بن عباد اسماعیل کافی الکفاة» در عصر «فخر الدولة دیلمی» به عربی تألیف نموده. اصل این کتاب که به عربی بوده است، در ایام ما کسی آن را ندیده و بعداً در سال ۸۰۵ و ۸۰۶ هجری به توسط «حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی» بفارسی ترجمه گردیده است.

این کتاب مشتمل بر بیست باب بوده است، به طوری که مؤلف در فهرست مندرجات می‌نویسد، ولی تا حال نسخ «تاریخ قم» فارسی که دیده شده است، بیش از پنج باب آن را نداشته؛ مانند همین نسخه که مورد مطالعه آقایان واقع می‌گردد. نمی‌دانیم به عربی هم بیش از يك جلد شامل پنج باب تألیف نشده و یا آنکه مترجم بیش از پنج باب آن را ترجمه ننموده است؟

در هر صورت این کتاب از نفایس کتب تاریخی است که مشتمل بر فوائد بسیاری می‌باشد و ما آن را از روی نسخه‌ای که به سال ۱۰۰۱ تحریر شده، به طبع رسانیدیم و فهرست مفصّلی از اعلام و اماکن، ضمیمه آن ساختیم. امیدواریم که این‌گونه خدمات ناقابل ما مورد قبول واقع گردد.

طهران - ۱۸ آذرماه ۱۳۱۳ مطابق دوم رمضان ۱۳۵۳
سید جلال الدین تهرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وبه نستعين

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ جَاعِلِ الْعُلَمَاءِ أَتْجَمًا لِلْأَهْتِدَاءِ زَاهِرَةً وَأَعْلَمًا لِلْإِقْتِدَاءِ ظَاهِرَةً وَحُجَّةً عَلَى الْخَلْقِ قَاطِعَةً مُحَجَّةً إِلَى الصَّدَقِ شَارِعَةً وَصُدُوراً لِلْفَضَائِلِ جَامِعَةً وَبُدُوراً فِي سَمَاءِ الشَّرِيعَةِ طَالِعَةً ، حَفَداً يَدُومُ دَوَامُ جُودِهِ الْفَيَاضِ ، وَيَبْقَى بَقَاءُ الْجَوَاهِرِ لِلْأَعْرَاضِ . وَالصَّلَاةُ عَلَى صَاحِبِ الْمِلَّةِ الطَّاهِرَةِ ، الْمُعْجَزِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِالْمُعْجَزَةِ الظَّاهِرَةِ ، مُحَمَّدٍ خَاتِمِ الرُّسُلِ نَاسِخِ الْمَلَلِ ، وَالرَّضْوَانِ عَلَى آلِهِ أَيْمَةَ الْهُدَى ، وَمَصَابِيحِ الدُّجَى ، وَالرَّحْمَةُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَهُمْ بِإِحْسَانٍ وَعَلَى عُلَمَاءِ الْأُمَّةِ فِي كُلِّ زَمَانٍ .

اما بعد ، چنین گوید مفسر این کتاب و مؤول این خطاب ، اصغر عباد الله جرماً ، و أكثرهم جرماً «الحسن بن علی بن حسن بن عبدالملك القمی» - بصره الله بعیوب نفسه وجعل یومه خیراً من أمسه - که: در زمان سابق و اوان سالف، تاریخی عربی بود مشتمل بر بیست باب و پنجاه فصل.

جمعی که بلغت عربیت عالم و عارف بودند، مطالعه آن می نمودند و از آن استفاده می کردند ، و طایفه ای که فهم ایشان از ادراک علم عربیت قاصر و عاجز بود، از فواید آن محروم و مأیوس می شدند. اکابر آن روزگار همت بر آن داشتند که از یکی از علمای عربیت درخواه^۲ کنند تا آن کتاب را از تازی با فارسی نقل کند تا فواید آن عام

۱. «ع»: الحق.

۲. «ط»: درخواست.

گردد و جمهور اهل قلم از مطالعه آن محظوظ و بهره‌مند شوند.
 به سبب انقلاب زمان و واسطه حوادث دوران در آن توقّف افتاد؛ تا به روزگار
 همایون حضرت عالی جناب، مخدوم علی الاستحقاق و شهریار علی الإطلاق ،
 صاحبقران أعظم ، أعدل أعلم ، مادّه أمن و أمان ، خلاصه نوع انسان ، ذخر زمان و كهف
 اوان ، صاحب الفتوح المشهورة والوقائع المذكورة ، نعمة الله على أوليائه السابغة ، و
 نعمته^۱ في أعدائه البالغة ، ملجأ العجزة^۲ والضعفاء ، مربّي الأُمّة والعلماء ، مولى
 الملوك العجم ، مؤيد^۳ صناديد الأمم ، ذي المناقب والمناصب والمفاخر والمراتب ،
 الموفق بتوفيق الله ربّ العالمين ، المؤيد بتأييدات خالق السماوات والأرضين ،
 المنصور بنصرة الله خير الناصرين ، الخواجه فخر الحقّ والدّنيا والدّولة والدّين ، عماد
 الإسلام والمسلمين ، إبراهيم بن الصاحب الأعظم السعيد المغفور المبرور مولى
 الوزراء في زمانه ، الواصل إلى عفو الله وغفرانه ، الخواجه عماد الدولة والدّين ،
 محمود بن الصّاحب السعيد المرحوم المغفور ، الخواجه شمس الدولة والدّين ،
 محمّد بن علي الصفي - خلد الله تعالى ظلال عواطفه وإشفاقه وإحسانه ، و نور قبور
 مواضيه وأسلافه و آن كتاب به شرف مطالعه او رسید ، از این بنده ضعیف نحیف فقیر
 درخواه^۴ کرد که آن را از تازی با فارسی نقل کند ، تا چنانچ^۵ عربیت دانان از آن
 مستفید^۶ شوند ، فارسی خوانان نیز از آن مستفید شوند . هر چند که این بنده استعفا
 نمود و گفت: که مرا قابلیّت و استعداد این شغل نیست ، از چو من ضعیفی چگونه این
 عمل قوی آید؟! قبول نکرد^۷ و عفو فرمود و حمل بر خویشتن داری و تقصیر

^۱ . «ع»: نعمته.

^۲ . «ط» + : والفقرء.

^۳ . «ع»: موئل.

^۴ . «ط»: السيد المغفور المرحوم.

^۵ . «ط»: درخواست.

^۶ . «ط»: چنان‌که.

^۷ . «ط»: مستفیض.

^۸ . «ط»: نیفتاد.

خدمت کرد. و نیز اشارت بندگیش بنسبت با این کمینه^۱ اشارت «مَنْ إِشَارَتُهُ حُكْمٌ وَطَاعَتُهُ عُنْمٌ» بود.

پس بضرورت متصدی ترجمه و تفسیر کردن آن کتاب شد و از خاطر عاطر اصحاب فضل و هنر استمداد همت نمود و این کتاب را به توفیق حق - عزّ اسمه - و بیمن دولت حضرت مخدومی شهرپای و به همت بزرگان دین و ملت و علمای اسلام و شریعت در شهر سینه خمس و ست و ثمان مائة^۲ از عربی با فارسی نقل کرد. مؤمول و مرجو از کرم بزرگان و اصحاب فضل و کمال که چون این کتاب به شرف مطالعه ایشان رسد، هر جا که در آن خطایی بینند، به صواب مبدل کنند و پرده اصلاح بر آن بپوشند و به عین رضا ملاحظه فرمایند که : شعر:

^۱ . «ط»: کمترین.

^۲ . «ط»: خمس و ستین و ثمان مائة.

وَعَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ غَيْبٍ كَلِيلَةٌ

وَلَكِنَّ عَيْنَ السُّخْطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا

و الآن وقتُ الشروع في المقصود، بعون الملك المعبود .

الحمد لله رب العالمين ، والعاقبة للمتقين

والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين

وبعد ، چنین گوید مؤلف این کتاب، «حسن بن محمد بن حسن قمی»، که حقّ - سبحانه و تعالی - ایام عمر مولانا صاحب الجلیل «کافی الکفاة» کشیده گرداناد؛ چه در درازی عمر و بقای او صلاح عباد^۱ و فراخی بلادست و علوّ مرتبت او را جاوید و مؤید^۲ گرداناد ، چه در دوام ایام دولت و رفعت و حشمت او اسباب خیر و شادکامی موجودند، و رنج و بلا و شرّ^۳ و اذی معدوم، و نعمت و ثروت و دستگاه او باری - عزّ اسمه - تمام و مکمل گرداناد ، چه نعمت و ملاءت و غنا و ثروت او منبع کرم و مادّه نعم است، و از آن، اصناف امم را زندگانی و معیشت است.

و ادای دولت او را مقهور و نگونسار گرداند! که در نگونساری و خلکساری ایشان

راحت و آسایش نام و تازگی ایلم است، و همیشه ملجأ و پناه اهل دین و دولت باد و دایم

موقّر و محترم و علی التکر و نفذ الأمر و مهیب و مطاع و سرور و دین پرور باد !

فضایل و کمالات مولانا صاحب الجلیل «کافی الکفاة» - آدم الله تمکینه - نه چندان

و نه بدان حدّند که حصر و عدّ آن توان کرد و مداح و ستایش کننده او از هر تکلفی و

زیادتی مستغنی و غیر محتاجست؛ چه مولانا مشار إليه - آدم الله قدرته - در فنون

^۱ . «ط»: صلاح حال عباد.

^۲ . «ط»: مؤید.

^۳ . «ط»: شرّ.

آداب و صنوف فضایل و کمالات در سخندانی و آرای به نظم و نثر، عديم النّظير و فرید العصر و وحید الدّهرست ، خصوصاً در علم دینی و در مهارت و در بحث آن بالای اعتقاد هر معتقدی است و در تقوا و پرهیزکاری و راستی و راست گفتاری از زاهدان عصر و عابدان وقت، میرز^۱ و ممتازست.

و در حسن سیرت و جمیل سیاست و تدبیر مملکت و تنسیق آن بر هر مدبری و مبصری فایق و راجح آمده ؛ چه ساعات ایام دولت خود^۲ در آن مستغرق گردانیده و همّت مبارک بر حسن تدبیر آن مصروف و معطوف ، و از جمیع شهوات نفسانی و هواجس جسمانی محترز و مجتنّب بوده و همیشه محبّ خیر و صلاح و مرید سداد و صواب بوده ؛ چنانچ^۳ در خصایل حمیده و فضایل پسندیده از جمعی که بدین خصال مشهور و معروف بوده‌اند و در کتب بتیمن و تبرّک ذکر و نام ایشان کرده، فایق و فاضل آمده.

و من که مصنّف و مؤلّف این کتابم، بعضی از ایادی و نعم مولانا صاحب الجلیل «کافی الکفاة» که در حقّ اهالی و متوطنان و ساکنان بلده قم که شهر منست، بر سیل عموم فرموده است و در حقّ سایر بلاد بر وجه خصوص، به تبرّک و تیمن یاد می‌کنم، تا هر آن‌کس که بنظر تأمل و تدبّر مطالعه آن کند و در آن امعان نظر فرماید، تصدیق سخن من کند در حقّ او و اعتقاد^۴ من درباره او حمل بر تکلف^۵ و تعسف نکند ، والله ولیّ التوفیق علی ذلك وله الحمد .

از جمله فضایل و کمالات مولانا صاحب الجلیل، یکی آنک چون اشراف طالبیه و سادات فاطمیّه بواسطه انقلاب زمان و حوادث دوران در اطراف و اکناف جهان متفرّق گشتند و از هرکس که طلب حفاوت و مهربانی نمودند، بر ایشان تعطف و

^۱ . «ط»: مبروز.

^۲ . «ع» + : ساعات آن.

^۳ . «ط»: چنان‌که.

^۴ . «ط»: اعتماد.

^۵ . «ط» + : و تعسف.

شفقت نکردند و از حقوق ایشان که بر ذمت اهل غنا و ثروت ثابت و لازم بوده با آنک سؤال و التماس می‌فرمودند، احسانی و انعامی نکردند و مدد و مساعدت ننمودند، مولانا مشارِ إلیه - اَدام الله سلطانه - در حق ایشان انواع شفقت و تربیت و احسان به اظهار پیوست، تا ایشان مرقّه الحال و فارغ البال در این طرف مقیم و متوطن شدند و از اهل غنا و ثروت گشتند.

و من که مصنف این کتابم، حال حفاوت و شفقت و میل خاطر مولانا را با جانب اشراف طالبیه و سادات فاطمیه، تشبیه و تمثیل نمی‌کنم الا بقول «أبی تمام طائی»: **شعر:**

إِنَّ قَلْبِي لَكُمْ كَالْكَبِدِ الْحَرَى وَقَلْبِي لِعَیْرِكُمْ كَالْقُلُوبِ

دیگر از فضایل مولانا - اَدام الله تمکینه - آنک قضایا و حوایج و مهمّات اهل شهر^۱ برحسب دلخواه و ارادت ایشان ساخته می‌گردانید بی‌واسطه و سیلی و شفیع و دفع الوقتی؛ چنانچ ایشان را احتیاج آن نبوده که بهیچ وجه بباب المعمور حاضر شوند و ملازمت نمایند، و همه اوقات و ساعات پروانها و احکام و بروات و انعام در حق ایشان مجری داشته.

دیگر عامّه اهل مملکت را از قضات و علما و فقها و اولیا و اصناف و رعایا نظر شفقت و عنایت و تربیت فرموده و وظایف و رسوم ایشان برقرار سابق و زمان سالف بریشان مقرر و مسلم داشت و در آن هیچ تغییر و تبدیل نفرمود و از آن هیچ ناقص نگردانید؛ بلکه در حق ایشان انواع فضل و احسان و ارفاق فرمود و مجموع بدعتهای سیئه و سنن جائره^۲ باطل و محو گردانید و سیر عادلّه و بدع حسنه و قواعد پسندیده در میانه مردم بنهاد و پدید کرد.

دیگر آنکه حق - سبحانه و تعالی - او را توفیق فرمود تا چندین کاریز در قبضه^۳ قم پدید کرد و مالهای بسیار در آن صرف کرد و جویهای آب بر خارج و داخل شهر

^۱. «ط»: هر شهری.

^۲. «ط»: بدعتهای شنیعه و سنن جاریه.

^۳. «ط»: قصبه.

روان گردانید. و پیشتر از آن، آن مقدار آب که بنجشکی^۱ بدان سیراب گردد، در مجموع شهر قم مقدور و یافت نمی‌شد و بدشخواری و مشقت از جایهایی دور به کلفت^۲ می‌کشیدند و چون مولانا مشار إلیه این آبها را در شهر روان گردانید، تمامی اهل شهر از زحمت آن خلاص یافتند و بسهولت و آسانی از در خانه‌های خود بقدر احتیاج برمی‌داشتند.

دیگر از فضایل مولانا - اَدام الله قدرته - آنک کتب بسیار و دفاین^۳ بی‌شمار و دواوین از انواع علوم و اصناف اشعار و فنون اخبار بر طلبه و اهل علم وقف فرمود، تا مطالعه آن می‌نمودند و از آن فواید برمی‌داشتند و نسخ برمی‌داشتند و می‌نوشتند. و پیشتر از او، سایر وزرا و ملوک ما تقدّم، کتب خود - چنانچه دیگر جواهر و زواهر و نقره و طلا - در خزینه می‌نهادند و از مطالعه آن، طلبه و اهل علم محروم بودند، تا عاقبت طعمه اَرَضَه و خاكَ می‌گشتند. و این خصلت از بهترین و گزیده‌ترین و نیکوترین خصایل مولاناست که هیچ وزیری و امیری و ملکی و سلطانی را این توفیق دست نداده و بدان راه نیافته هداة الله الی جمیع الخیرات.

دیگر از خصلیل پسندیده مولانا - اَدام الله بسطته - آنک نفس و وجود خود را - اَحیاها الله بالسَّور - از اخذ مالهای مملکت؛ محفوظ و مصون داشته و دست بدان نکشیده و چشم بر آن نگماشته و بحق و غیر حق در مل هیچ آفریده‌ای تصرف نکرده. لاجرم چون خصایل حمیده و فضایل پسندیده و سیرت عادله و پرهیزکاری و ترسکاری، شعار و دثار او بوده، در هر وقت و زمانی که مملکت از صاحب الأمر و خلیفه وقت بدیگری منتقل شده، مولانا مشار إلیه موقر و محترم بوده و بهیچ وجه اختلال بحال او راه نیافته. و چون اصناف امم از او راضی شده و شاکر و خشنود بوده، هیچ آفریده به رفع^۴ او مشغول نشده، لاجرم دولت او دایم و ثابت بوده، برخلاف

۱. «ط»: گنجشگی.

۲. «ط»: از چاههای دور به تکلف.

۳. «ط»: دفاتر.

۴. «ط»: مالهای مردم و اهل مملکت.

۵. «ط»: به دفع.

سایر وزرا که چون ایشان را حادثه‌ای و واقعه‌ای افتاده و معزولی دست داده،^۱ از هر گوشه دشمنی دیگر برفع و دفع او برخاسته .
 بدین سیرت پسندیده، مولانا - آدام الله دولته - در دل‌های مردم محبوب بوده
 و بهر زبانی ممدوح گشته و بدین جلال و خصایل حمیده - که هیچ فردی
 از افراد مردم در این جهان بر او سبقت نگرفته و پیش نشده - نیکنامی و ذکر خیر،
 ذخیره و حاصل کرده و در آن جهان بعون الله و مشیته - بعد از گذراندن عمری
 خوش^۲ در عزّ دولت و رفعت و بلوغ غایت و حصول مراد و امید - نیکوترین جزایی
 و بهترین پاداشتی^۳ و بزرگترین ثوابی یافته «إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا»؛
 زیرا که مولانا - آدام الله قدرته - مجموع روزگار خود برضای حقّ - سبحانه و تعالی -
 گذرانیده و هر عمل خیر که از او در وجود آمده، خالص مخلص از بهر^۴ خدای
 - تبارک اسمہ - و رسول و اهل بیت او - صلوات الله علیهم - بوده؛ چنانک شاعر در حق
 او می‌فرماید :
 شعر:

^۱ . «ط»: چون حادثه‌ای و واقعه‌ای ایشان داوری داده و معزولی اتفاق افتاده.

^۲ . «ط»: عمر طبیعی خوش.

^۳ . «ط»: بهترین پاداش و نیکوترین.

^۴ . سوره کهف ۱۸: آیه ۳۰.

^۵ . «ط»: برای.

تِلْكَ الْمَكَارِمُ لَا قَعْبَانٍ مِنْ لَبَنِ

شَيْبًا بِمَاءٍ قَعَادَا بَعْدُ أَبْوَالاً

و اگرچه مولانا امیر السید ، ولیّ النعم ، شهنشاه ، فخر الدولة و فلك الأمة - أطال الله بقائه و أدام أیّامه - این طریق نیکو سپرده و روزگار در حسن سیرت و سیاست گذرانیده از سر توانایی و قدرت ، اما در این، تشییع^۱ به آبا و اجداد و برادران خود - قدس الله ارواح ماضیهم - کرده و از ایشان أباً عن جدّ به میراث بدیشان رسیده. و مولانا صاحب الجلیل «کافی الکفاة» - أدام الله نعمته - این فضایل و کمالات در

^۱ . «ط»: «تتبع آباد»؛ پاورقی نسخه «ع»: در حاشیه نسخه خطی «متتبع» ضبط شده است.

طبیعت او مطبوع بوده و به عنایات ربّانی و توفیقات آسمانی بدان راه یافته ، «أَحْسَنَ اللَّهُ
عَنِ الْإِسْلَامِ وَأَهْلِهِ وَمُعَاهِدِهِ جَزَاءَهُمَا».

و امیر السید - اَطال الله بقائه - این معنی را از اجداد و کلاله بمیراث بهدو نرسیده
است؛ بلکه از پدر یافته است. سبب آنک «رکن الدولة ^{رضی الله عنه}» که پدر اوست آن کسی
است که متوطنان و ساکنان بلاد از اماء و عباد را بحسن سیرت و جمع^۱ معدلت، چهل
و پنج سال محافظت نمود و شفقت و معدلت افزوده و در آخر عمر بشهر اصفهان فی
سنة خمس و ستّین و ثلاث مائة، فرزندان خود را از جوانب طلب نمود و میان ایشان
بعهد و میثاق پیوند کرد و بانواع نصیحت تربیت فرمود بحسن ائتلاف و اجتماع؛ و
فرمود که: در رأی و تدبیر و موافقت و متابعت یکدیگر کلمه واحده باشند و از
مخالفت و نفاق و شقاق و خلاف، محترز و مجتنّب .

چون «رکن الدولة» به جوار حق پیوست، شیطان لعین میان فخر الدولة و فلك
الأمة - حرس الله دولته و مهجته - و میان برادران او مخالفت پیدا کرد و هر یکی را بر
قهر و قمع آن دیگر اغرا کرد و اغوا نمود.

و چون این صورت میان ایشان دست یافت، فخر الدولة از ایشان کناره گرفت و
دوری جست و بر خدای - عزّ وجلّ - توکل کرد و امور و مهمّات خویش بدان^۲
مفوّض گردانید، تا لاجرم حقّ - عزّاسمه - آنچ «فخر الدولة» از آن خایف و ترسان بود،
از او بکفایت کرد و او را به عنایت و هدایت و توفیق خود مخصوص گردانید و
بدین^۳ حسن صنع درباره او عنایت فرمود؛ چنانچ «اوس بن حجر التمیمی» در آن
سال که این معنی میان ایشان واقع آمد و «فخر الدولة» بر همه، مهین و سرور آمد، در
این معنی با حقّ - عزّاسمه - مناجات می‌گوید و خطاب می‌گوید :

شعر:

^۱ . «ع»: جیمیل معدلت؛ پاورقی نسخه «ع»: در نسخه خطی «جمع معدلت» ضبط شده است.

^۲ . «ط»: بدو.

^۳ . «ط»: بر این.

صَنَعْتَ فَلَمْ يَصْنَعْ كَصُنْعِكَ صَانِعٌ

وَمَا صَنَعَ الْأَقْوَامُ فَإِنَّهُ أَصْنَعُ

«فخرالدوله» به توفیق و عنایت ایزدی، مالک و متصرف و مباشر مملکت پدر خود رکن الدولة - قدس الله سره - گشت و بر سریر ملک و سلطنت متمکن شد، و حظی اوفر و نصیبی اکثر از سعادت دو جهانی حق - عز اسمه - درباره او فرمود. قصه او عظیم، مانند است به قصه یوسف صدیق علیه السلام با برادران او در ابتدای حال و انتهای آن و حق - عز وجل - او را سزاوار این آیت گردانید که: «ثُمَّ بُعِيَ عَلَيْهِ لِيُنْصَرِّهَ اللَّهُ»^۱.

و همچنین حکم خادم او «حسن بن علی قمی» المنجم درست آمده؛ چنانچه در موضوع خود از این کتاب بحث آن بیاید.

پس حق - سبحانه و تعالی - این نعمت او را گوارنده گردانید و بدین مملکت محدود و نیکبخت ساخت و توفیق داد او را تا بحسن سیرت و جمیل نصفت و عدالت در ممالك خود روزگار گذرانید و حکم راند و پادشاهی کرد و بساط عدل و راستی در میان رعایا و سایر اصناف امم از هر نوعی گسترانید و در این جهان نیکنامی و در آن جهان رستگاری و فیروزی و ثواب ابدی و بقای سرمدی اندوخت، و او را بسلطنت و پادشاهی و فرمانروایی و با امرای^۲ دولت و نیکخواهان آن، سعادت و رفعت برخوردار گردانید و توفیق شکر این نعمت و طلب خوشنودی او برحمت خود کرامت فرمود.

و از مولانا صاحب الجلیل «کافی الکفاة» - ادام الله علوه - این خصایل حمیده و فضایل پسندیده که بدان مخصوص گشته و او را طبیعت ثانیه بوده، عجیب و غریب نبوده.

و مع هذا پدر او شیخ الامین، آن کسیست که از گزیدگان رجال زمان خود بعلم و ورع و ترسکاری و فضل و کمال و امانت و قناعت و سیاست و کفایت و حسن سیرت، فایق و راجح آمده و در ایام وزارت او، مر رکن الدولة - قدس الله روحه - را

^۱. سوره حج ۲۲: آیه ۶۰.

^۲. «ط»: امنای.

همیشه مأمون و مشارٌ الیه و ناصح و مصلح امور رعایا و سایر اصناف مردم بوده، تا بحیثیتی که چون بجوار ایزدی واصل شد، مدّتی مدید و عهدهی بعید بر گذشتن او تأسّف و تحسّر می نمود .

کمال^۱ کامل مولانا - آدم الله نعمائه - جبلی و همچو خلق عظیمش طبیعی بوده و از روی تبرّع و تکرّم، حلقهوار پیرامن حال مسلمانان درآمده،^۲ فامّا شکر او بر عموم مردم که بصنوف نعم او محظوظ بوده واجب و لازم است تا مکافات و مجازات جزوی از آن کرده باشند؛ چنانچ شاعر گوید :

شعر:

^۱ . «ع»: صفات.

^۲ . «ط»: بر آمده.

يُجْزِيكَ أَوْ يُنْتِي عَلَيْكَ وَإِنَّ مَنْ

أُنْتِي عَلَيْكَ بِمَا فَعَلْتَ كَمَنْ جَزَى

و چگونه شکر شاکران - هر چند که جهد و کوشش نمایند - بانعام و احسان مولانا -
- اَدام الله علوه - شامل و محیط گردد؟! حق - عز اسمہ - توفیق کناد مولانا را بهر آنچه
بدان طالب^۱ شکر کنند و آزاد را بنده گردانند؛ یعنی کرم و سخاوت و بذل و فتوت که:
«الْإِنْسَانُ عَبِيدُ الْإِحْسَانِ».

بدرستی و راستی که مولانا - اَدام الله قدرته - در کرم و بذل بمرتبه‌ای رسیده است
که اهل فضل و هنر بنسبت با دریای کرم او، باران کوچک از باران بزرگ، و او در میان
ایشان همچو تیر معلى است در میان تیرهای قمار، و همچو بالهای پیشین در میان
بالهای مرغان، و هرچند در هر درختی آتش موجودست، اما همچو درخت «مَرُخ» و
«عَفَار» هیچ درختی نیست که باندك حرّت^۲ از آن آتش می‌بارد .
شعر:

^۱ . «ط»: بدان مردمان را طالب.

^۲ . «ط»: حرارت.

وَإِنْ كَانَ بَحْرُ الْخَنْزَلِيِّينَ وَاحِدًا

فَمَا يَسْتَوِي حَيْثَانُهُ وَالضَّفَادِعُ

مولانا - أدام الله تأييده - همیشه حلیف و قرین تقوا است و کثیر المنافع و الجدوی.

چون در راه حق کوشش و سعی نماید، بنجاح مقرون گردد ، و عمل او از بهر سلطان
وقت عین نصیحت و مصلحت بود ، و بهیچ وجه اهل سؤال و التماس از عطاء او
محروم نگردند ، و بنفعه احسان او محظوظ و بهر مند شوند؛ چنانچ شاعر گوید :

شعر:

جَمِيعاً شَهَادَةٌ إِجْمَاعاً

شَهِدَ اللَّهُ وَالْخَلِيقَةُ وَالنَّاسُ
إِنَّكَ الْكَاتِبُ الَّذِي يَأْمُنُ
السُّلْطَانُ مِنْهُ إِضَاعَةً وَأَقْطَاعاً^{۴۹}

^{۴۹} . «ط»: اقطاعا.

وَالْجَوَادُ الَّذِي إِذْ نَالَ نَيْلًا لَمْ يَكُنْ عِنْدَ نَيْلِهِ مَنَاعًا
فَهَيِّبًا لِمَنْ رَعَيْتَ هَيِّبًا أَمِنْ اللَّهَ سَرِيهِمْ^{٥٠} أَنْ يُضَاعَا

^{٥٠} . «ط»: شريهم.

چون عادت مولانا همه اوقات خیر و فعل خیر بوده و مکافات آن به شکر بندگی‌اش و نشر آن، لازم و واجب بوده، که «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۱، و این ضعیف از آن جمله و طایفه شده که نعمت او شامل ایشان بوده و شکر آن بر ایشان واجب و لازم شده.

مثنی‌کوشش و سعی نمودم تا وسیله‌ای بدست آورم که بجنب او نزدیک آردم^۲ و بحضرت او واصل شوم؛ نیلتم هیچ چیزی گزیده‌تر بنزدیک او، و دوام او، و ثبوت نکر او، در مرور ایلم و ازمان، از کتبی و تصنیفی که من در آن جمع کنم و ید کنم در آن اخبار شهر «قم» و اهل قم؛ چه هدیه و تحفه‌ای بهتر از آن نیلتم؛ زیرا که هر هدیه و تحفه‌ای که باشد، عن قریب بزوال، خالی پذیرد و فانی شود، مگر مصنفات و مؤلفات که بمرور ایلم و مرور احوال، منعم نشوند و کهنه نگردند و بهر روزگاری جدید و حدیث باشند و مردم آن روزگار بخوانند و مطالعه و نوشتن آن رغبت نمایند.

حق - سبحانه و تعالی -، همیشه بازار علم و ادب و فضل و هنر در ساحت دولت او رونق پذیر و روا گرداند و از کساد و ناروایی محفوظ و مصون دارد و اهل علم و

^۱. سوره ضحی ۹۳: آیه ۱۱.

^۲. «ط»: روم.

فضل و کمال و امل بحضرت بزرگوار او راغب و مایل باد و بیغیه^۱ و مطلوب و مقصود خود، فیروز و محفوظ باد!

باعث بر تصنیف این کتاب و مهیج بر تألیف آن سه چیز بوده :

اول : آن چیز که همه مردم بر آن بیش از من حریص و مایل بوده‌اند، و آن جمع کردن اخبار و روایاتست، تا اهل روزگار از ایشان به دیگران همچو میراث برسانند و ابدال‌دهر نام ایشان باقی ماند. و اگر فضلی ما تقدّم، اخبار و روایات و قصص و سیر و آثار ملوک و سلاطین و وزرا و امرا و اعیان و مشاهیر جمع نکردند، مجموع آثار حمیده و اخبار جمیله ایشان محو و ناچیز شدند و اعوام و ملوک متساوی شدی و اهل کرم از اهل لئام و محامد از مذام و فاضل از مفضول جدا نشدی؛ چه تلاوت و قرائت اخبار در هر قرنی و وقتی محبوب بوده است و مذاکره بر آن مرغوب و غیر مکروب.

چنانچه من یافتیم در رساله «اسد بن عبدالله البسطامي النطّار» که او فرمود که : «من از شیخ امین رحمه الله شنیدم که او فرمود که : اگر ملوک و سلاطین بدانند و بشناسند آن لذّت و شوق که در مذاکرات و مباحثاتست، به شمشیرها و تیغها بروی ما بیرون آیند و با ما مجادله و مضاربه کنند و ما را بر آن نگذارند و يك ساعت و يك لحظه از آن غافل نشوند، و به عمل و شغلی دیگر مشغول نگردند».

دوم : آنکه بکرات از «ابوالفضل محمّد بن الحسین العمید رحمه الله» شنیدیم که او تعجّب می‌نمود و می‌گفت : سخت عجیب است که اهل قم، اخبار قم باسرها ترك کرده‌اند و ایشان را در آن کتابی نیست . و همچنین شعری از اشعار «ابی جعفر محمّد بن علی العطار»^۲ پیش ایشان نیست و پیش او شعر «ابی جعفر» از بهترین شعرها بوده ؛ زیرا که او در آن ، معانی لطیفه اختراع کرده و بر نظرای خود از «رودکی» و «رازی» بدان شعر فایق شده . و «ابوالفضل» در حق او فرموده که : «ابو جعفر» در روزگار خود

^۱ . «ط» : به بقیه.

^۲ . «ع» ؛ «ط» : جعفر بن محمد بن علی العطار. در «الذریعة إلى تصانیف الشیعة»، ج ۱۰، ص ۲۴۰ : «أبو جعفر محمد بن علي العطار» و در سطرهای بعد نیز همین اسم آمده است.

همچو «امرء القیس» است در روزگار خود . پس جمع کردم از برای «ابوالفضل» بعضی از شعر «ابو جعفر»، جز از آن اشعار که از برای خزانه مولانا - آدم الله نعمائه - جمع کرده بودم و به سبب غایب شدن من از شهر قم در جمع این اخبار توقّفی افتاد. چون توفیق بآن دست داد، جمع کردم . سیم : در تصنیف این کتاب آنک از آن گاه باز^۱ که «ابو عبدالله حمزة بن حسن اصفهانی» کتاب اصفهان تصنیف کرد و در شرح قصص و اخبار قم هیچ شروعی نکرد . و برادرم «ابوالقاسم علی بن محمّد بن الحسن الکاتب» مرا گفت که : چون بشهر قم رسیدم، تفحص بسیار کردم ، باشد که کتابی از اخبار قم بدست آرم، مقدور نشد. پس به غایت من حریص گشتم بر تصنیف این کتاب. و بیشتر این اخبار در مدّت حکومت برادرم بقم تحصیل کردم و بدست آوردم . بعضی از آن، آن بود که از افواه مردم شنیده بودم که: «خُذِ الْعِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ»^۲ و بعضی از آن، خود بر آن وقوف یافته بودم . و بسیار جهد و کوشش کردم و همّت مصروف داشتم بر آنک مجموع این اخبار در یک کتب بیلم یا از یک کس بدانم، مقدور و متمشّی نشد؛ بلکه هر خبری در کتابی دیگر و از جایی و کسی دیگر بدست آوردم . و چنین رسانیدند بمن که کتابی مشتمل بر مجموع اخبار قم بنزدیک مردی از عرب - که بشهر قم متوطن بود، نام او «علی بن حسین بن محمّد بن عامر» بوده است - در سنه ثمان و عشرين و ثلاث مائة برسد بشهر قم. و آن کتاب در خانه نهاده بود و آن خانه فرود آمد و آن کتاب در آن میان تلف شد و در آن کتاب ذکر اخبار عرب بود که بقم نزول کردند ، و ذکر دولت و اقبال ایشان تا بچندگاه بود و چند حرب کردند و بغیر از این، قصّه و خبری دیگر در آن نبود . و همچنین «حمزه» را دیدم که در کتاب خود یاد کرده بود که بسیار زحمت و مشقّت و تعب و رنج بدو رسید و من سوگند می‌خورم که آنچ «حمزه» فرمود، عین

^۱ . «ط»: بازگاه.

^۲ . «عوالي اللئالی»، ج ۴، ص ۷۸، ح ۶۸.

صدق و صواب^۱ بود. و مع هذا که آن اخبار که او در کتاب خود یاد کرده بود، مجموع از فاضلان شهر او بدو رسیده بود که ایشان نیز در جمع^۲ آن عاجز و مضطر گشته بودند. چون زیادتی همّت بر تحصیل آن داشتند، در اتمام آن، مقاسات و معانات کشیدند. «حمزه» آن اخبار نقل از ایشان، جمع کرد و هر خبری بموضعی و محلی که لایق بود از کتاب خود یاد کرد.

و من هیچ فاضلی و بزرگی را بشهر قم نیافتم که بنزدیک او خبری از اخبار شهر قم باشد که از او یاد گیرم تا به سبب آن، تصنیف کردن این کتاب بر من آسان آید. پس من استخاره کردم بخدای - عزّ وجلّ - و توکل کردم بر او در جمع کردن این کتاب. و در این مدّت که اتفاق تصنیف این کتاب افتاد، هر خبری گزیده از اخبار قم که یافتم، در این کتاب جمع کردم و آن را به «کتاب قم» نام نهادم؛ چنانچ یاد کرده‌ام. از اخبار قم قدیمه و حدیثه یاد کردم^۳.

و پیشتر از این عزیمت نموده بودم بر تصنیف کتابی که مشتمل باشد بر اخبار عرب «اشعریه» که بقم نزول کردند، جاهلیها و اسلامیها. چون این کتاب مرا دست داد، با خود گفتم بهتر آن بود که اخبار عرب که بقم آمده‌اند در این کتاب یاد کنم؛ زیرا که ایشان آن کسی بودند که مالک شهر قم شدند و آن را تکویر کردند و بارو کشیدند، و ایشان را بقم چندین آثار و علامت بوده. پس اولی آن دیدم که آن کتاب را با این کتاب جمع کنم و اخبار «طالبيه» که بقم آمدند و وطن ساختند، یاد کنم؛ و اگرچه اشارت کرده بودند مرا که یاد نکنم در این کتاب، الا کسی که او را مآثرتی و فضیلتی و شهرتی باشد.

^۱. «ط»: محض صواب.

^۲. پاورقی نسخه «ع»: در نسخه اصل «جمع» ضبط گردیده است.

^۳. نسخه «ط» - : «هر خبری ... قم قدیمه و حدیثه یاد کردم». با توجه به افتادگی در این نسخه نام «کتاب قم» ذکر نشده است.

^۴. پاورقی نسخه «ع»: در نسخه اصل چنین ضبط گردیده: «و وطن ساختند و اخبار یاد کنم».

بدرستی که «ابن ابی معاذ جرجانی»^۱ که از جمله وجوه اهل قم بود، مبلغی معین به «ابن ابی حجاج قمی» بخشید تا نام او را در کتابی که آن را «کتاب رؤسا» گویند، یاد کند. «ابن ابی حجاج» قبول نکرد و از آن منع نمود و بهانه آورد که من مآثرتی و منقبتی از او نمی‌دانم که موافق مضمون کتاب من باشد و من کتاب او ندیدم و غرض او شناختن تا بر مقتضای دعوی او جواب دهم.

آری، رأی من مباین رأی اوست و مقصود من خلاف مقصود او؛ زیرا که چنین رسانیدند بمن که او تصنیف کتابی کرده که مشتمل باشد با مآثر و مناقب پیشترین فاضلان و مشهوران جهان و ممکن که نیافته باشد سبیلی و طریقی که از خلاف رسم و مقصود خود درگذرد. و غرض و مقصود من ذکر مردان شهر خود از «طالبيه» و عرب و عجم است و ذکر مدح ایشان؛ چنانچ حمزه در «کتاب اصفهان» حکایت می‌کند از ذکر مردان اصفهان.

پس بدانکه هر که متصدی تصنیف کتابی و مصنف جمع رساله‌ای گردد، با نفس خود مخاطره می‌کند و خود را در معرض معارضه خداوندان فضل و فهم و نقص می‌آورد و از طعن طاعنان و ملامت عیب‌جویان بسلامت نخواهد بود و از دست و زبان ایشان خلاص نخواهد یافت، مگر به توفیق باری - جلّ ذکره و عزّاسمه -؛ چنانچ شاعر گوید:

شعر:

^۱. «ط»: ابن معاذ جرجانی.

مَنْ تَجَلَّى بِغَيْرِ مَا هُوَ فِيهِ

فَضَحَّتْهُ شَوَاهِدُ الْإِمْتِحَانِ

این کتاب که من تصنیف می‌کنم، اگر مشتمل بر غیر این معنی و مقصود بودی از فنون آداب و صنوف اشعار مدوّنه، بسیار آسان‌تر بودی از جمع اخبار شهری که محل او مندرس شده باشد و اهل او منقرض گشته و از آن، نام و نشانی مانده، و هر قصّه و خبری و حکایتی در مرتبه خود یاد کردن .
و من بیشتر از آنچ در این کتاب مسطورست از کتابهای بلدان و بنیان و تواریخ

خلفا و از کسانی که ایشان را معرفتی و خبری و دانشی بوده، بدان یاد گرفتم، و از صحف و دفاتر موجوده بنزدیک ایشان بیرون آوردم .

و غرض من در این سخن آنست که چون منکری بداند و ببیند که من این کتاب و اخبار از این کتابها بیرون کرده‌ام و کتابی ساخته‌ام، انکار نکند و نگوید که : سخن دیگران جمع کرده است و نسبت آن با خود کرده .

نیست مرا درین کتاب بغیر از جمع و ترتیب، مگر آن اخبار که خاص‌اند بقم و اهل قم که من در جمع آن زحمت کشیدم و آنچه جز از آنست از تواریخ و دیگر کتب است که من آن را درین کتاب ایراد کرده‌ام تا بدان مزین و آراسته گردد .

و چون این کتاب را مطالعه نمایند، ایشان را حظ و انتفاعی باشد از بهر آنکه هرکس که مطالعه این کتاب نماید و نظر در این کتاب کند او را با قم و اخبار قم، چنانچه مرا میل و ارادتست او را میل و ارادت به خواندن بود ؛ چه غرض و مقصود من ذکر شهر خود و همشهریان خود و ذکر مناقب و مفاخر و مآثر ایشانست .

و همیشه این معنی در میانه اهل زمان جاری و عادت بوده و بعضی از بعضی فراگرفته و در کتب خود جمع کرده و به ودیعه یاد کرده، تا مجموعه ایشان را طراوتی و لذتی و زینتی باشد .

و مع هذا، تصنیف هر مبتدئی و تألیف هر مخترعی از سخن لاغر و فربه و خلل و حشو و زیاده و نقصان ، خالی و صافی نباشد و بی‌تکلف ، که از اهل انصاف نباشد هر آن کسی که مطالعه این کتاب کند و آن کس از اهل عقل و فضل و تمیز و معرفت باشد، از من طلب آن نماید، از شرایط تألیف و تصنیف، چنانچه میرزا^۱ فاضل کامل را، با آنکه علم او محیط باشد، که هرکس که طلب عیبی کند، البته بیابد. و معنی این آیت نیز می‌داند که: « وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ »^۲ و این مثل نیز شنیده باشد که: «لَا تَعْدِمُ الْحَسَنَاءُ دَائِمًا»^۳؛ یعنی زن صاحب جمال هرچند که در حسن و جمال به مرتبه اعلا رسیده

^۱ . «ط»: ممیز.

^۲ . سوره یوسف ۱۲: آیه ۷۶.

^۳ . «الصالح» ج ۵، ص ۱۹۲۶.

باشد، مذمت کننده خود را کم و کم نیابد^۱.
و چون عفو فرماید و بر زلل و خطا، مسامحه و اغضا نماید و موضع خلل، بصواب و سداد اصلاح کند، بزرگی نموده باشد و در محاسن و مناقب خود افزوده و محمود شیم^۲ خود اظهار کرده؛ زیرا که مؤلف هر کتابی از قول عیجوی بسلامت نخواهد بود، اعم از آنکه در آن تألیف، مخطی باشد یا مصیب.
چنین گویند که: «مأمون» مصحفی را طلب کرد که در او غلط و سهو واقع نشده باشد. کاتبی دانا باحتیاط بنشست و بتکلف مصحفی بنوشت. چون مأمون نظر کرد در آن مصحف، دید که در اوّل آن در این آیت که «بسم الله الرحمن الرحيم» است، لفظ «رحیم» را بر «رحمن» مقدم داشته بود و بیشترین مردمان دشمنان او بودند و درین غلط او را جاهل و نادان شمردند.
و مع هذا من معترفم بدان که مبلغ و مقدار علم و فهم من اینست^۳ و قیمت هر مردی در آن مقدار است از علم و دانش که خود را بدان بیاراید. و آنچه من در این کتاب جمع کرده‌ام، اگر حقست و اگر باطل، نسبت آن با صاحبش کرده‌ام و آنچه درین کتاب اتفاق افتاده است از افراط و تفریط در لفظ و در فعل، من از آن بری‌ام؛ چه سخن دیگری است و منسوب است با صاحبش.
و من از خدای - عزّ وجلّ - درمی‌خواهم که ما را بذکر خود مشغول گرداند و بر شکر نعم حریص^۴، و ما را در قول و عمل، توفیق صلاح و صواب دهد، و از عجب و تکبر و جهل و غلبه هوا و تعصب و از قول بی‌فایده و از آنچه ما شناسیم و گوئیم^۵ و ندانیم و دعوی آن کنیم، در پناه خود گیرد و بحبل متین او معتصم و در هر حالی از او طلب یاری می‌کنیم و بر او توکل می‌نماییم.

^۱. «ط»: «خود را کم نیابد».

^۲. «ط»: «محمود شیم».

^۳. «ط»: «مبلغ و مقدار من اینست».

^۴. «ط»: «حریص سازد».

^۵. «ط»: «و گوئیم».

و پیغمبر او و اهل بیت و اولاد و عترت او را وسیله و شفیع می‌سازیم، و هو الموفق للصواب و حسبنا الله و نعم الوکیل^۱.

باب اول : در ذکر قم و سبب نام نهادن قم بدین نام، بعد از نام نهادن او بفارسی و ذکر قدیم امر قم و حدیث آن و صورت فتح ناحیت آن و انتهای حدود آن و مسافت اقطار آن و ذکر طول و عرض و برج طالع آن و عدد راهها و دروازاها و میدانها و مسجدها و حمامات آن.

و سبب جدا کردن آن از اصبهان^۲ و وقت شهر ساختن آن و آنچ در بقعه و خطّه قم داخل است و بدان تعلّق دارد از ضیاعها و نامهای آن و ذکر باروی کهنه و نو، و ذکر اوّل مسجدی که بقم بنا نهادند و منبر را در آن نصب کردند، تا آنگاه که مسجد جامع بدان بنا نهادند و منبر بدان نقل کردند.

و ذکر سراهای خراج و دارالضرب و سراهای حکام و ولات و زندانها و ذکر کاریزها و جوبها و رودخانهها و آسیاها و مقاسمت^۳ آبهای آن و مساتیق آن^۴ و عدد ضیاعها و رساتیق آن از اهل عرب و عجم، و ذکر آن ضیاع و رساتیق که از دیگر شهرها با قم جمع و اضافت کردند.

و ذکر بعضی از طلسمات و ذکر بعضی آتشکدهای نواحی آن، که مشهور و معروف بوده‌اند و ذکر فضیلت‌های قم و نواحی و ساکنان آن و آنچ از آفات و عاهات بدیشان رسیده است. و این باب مشتملست بر هشت فصل.

باب دوم : در آنکه قم را چند نوبت مساحت کرده‌اند و چند نوبت مال بر آن نهادند و مبلغ خراج آن چند نوبت بوده است و نامهای ضیاع آن و ذکر انواع خراج تا آنگاه که «شیخ امین ابوالحسن عبّاد بن عباس رحمه‌الله» در آن سال - که او را وفات رسید و آن

^۱. «ع»: حسبنا.

^۲. «ط»: اراضیها.

^۳. «ع»: مقاسم؛ پاورقی نسخه «ع»: در نسخه خطی «مقاسمت» ضبط شده است.

^۴. «ط» - : و مساتیق آن.

^۵. «ط» - : ضیاع و.

سنه ثلاثین و ثلاث مائة^۱ هجریه بود - مقرر گردانید و ذکر نجوم و رسوم و مئون و اخراجات آن و ذکر رسوم صدقات بقم و آنچه در امر خراج در ایام عجم و در اسلام آمده است و ذکر وجوه اموال و احکام زمینها. و این باب مشتملست بر پنج^۲ فصل .

باب سیم : در ذکر «طالبیه» که بقم نزول کردند و وطن ساختند و ذکر بعضی از فضائل مرویه در حق ایشان، بعد از ابتدا بذکر اولاد امیرالمؤمنین علی و فاطمه و ائمه معصومین علیهم السلام و عدد فرزندان ایشان و مدت اعمار ایشان و وقت وفات ایشان. و این باب مشتملست بر دو فصل .

باب چهارم : در ذکر آمدن عرب از آل مالک بن عامر اشعری بقم و آوه، و وطن ساختن ایشان بقم و آوه و سبب آمدن ایشان از کوفه بقم بر اختلاف روایات ، و آنکه به چه سبب «حجاج بن یوسف»، «محمد بن سایب بن مالک اشعری» را بکشت؟ و این باب مشتملست بر دو فصل .

باب پنجم : در ذکر اخبار رجال عرب اشعریان ؛ آنهایی که مسلمان بودند و اسلام آوردند و سبب مسلمان شدن ایشان و مهاجرت ایشان با حضرت رسالت و فضیلتهای مرویه در حق ایشان و حکومت و مفاخر مشهوره و اخبار درباره ایشان در ایام جاهلیت و ذکر قبایل و عشایر ایشان و بعضی از واقعهای و ایام و اشعار ایشان. و این باب مشتملست بر دو فصل .

باب ششم : در ذکر انساب عرب از فرزندان بر سیبیل عموم و فضل «یمن» بر سیبیل خصوص و ذکر نسب «قحطان» و آن روایات که درین باب مروی اند . و این باب مشتملست بر پنج فصل .

باب هفتم : در ذکر اخبار عرب که بقم متوطن شدند و کدام از ایشان مرتبه ریاست و بزرگی یافت با بعضی دیگر از اخبار ایشان بر سیبیل عموم . و این باب مشتملست بر پنج فصل .

^۱ . نسخه خطی «ط» : سنه «ثلاثین و ثمان مائة» و پاورقی نسخه «ع» : در متن نسخه خطی «سنه ثلاثین و ثمان مائة» نوشته شده است؛ لکن صحیح همان است که در متن آمده است.

^۲ . «ط» ؛ «ع» : پنجاه فصل ؛ لکن صحیح «پنج فصل» است.

باب هشتم : در ذکر حوادث و واقعه‌های مشهوره که در میان این جماعت عرب واقع آمده‌اند. و این باب بر يك فصل موضوعست .

باب نهم : در ذکر جماعتی از عرب و عجم از خلفا و سایر سلاطین که بقم، والی و حاکم و صاحب مرتبه بودند و ذکر بعضی از کتاب دیوان که اسامی ایشان محفوظ بوده است . و این باب مشتملست بر يك فصل .

باب دهم : در ذکر وقت ظهور اسلام بقم و ذکر فضایل مرویه در شأن عجم و ذکر عجم که بقم بوده‌اند در ایام القدیم و ایام الحدیث، از آن کسانی که از قم بوده‌اند و از آنهایی که بقم آمده‌اند . و این باب سه فصلست .

باب یازدهم : در ذکر تواریخ سنین و لات و حکام قم و جریبها و خراج و مسافت آن ، و سال شهر و کوره گردانیدن و آن سنه تسع و ثمانین هجریه است تا آخر سنه ثمان و سبعین و ثلاث مائة و ذکر نامها و بعضی از اخبار و عدد ایشان و آن دویست و يك شخص‌اند . و این باب مشتملست بر يك فصل .

باب دوازدهم : در ذکر اسامی قضات بقم و بعضی از اخبار ایشان و به چه سبب خلفا، قضات را بقم فرستادند تا بوقت خلافت «مکتفی»؟ و ذکر نامهای مردانی از عرب که عرب ایشان را اختیار کردند از برای حکومت و قضا بتراضی ایشان، تا آنگاه که «مکتفی» دیگر باره رسم تولیت، قضات بقم معین کرد و قضات را بقم فرستاد. و این باب مشتملست بر يك فصل .

باب سیزدهم : در ذکر سنن^۱ خلفا و وزرا و حوادث مورّخه بقم و دیگر شهرهای اسلام، بعد از ابتدا بذکر مولد رسول خدا ﷺ و تمامی اخبار او، از روز مبعث او تا روز هجرت. و دیگر تواریخ گزیده از سال هجرت تا آخر سنه ثمان و سبعین و ثلاث مائة . و این باب مشتملست بر يك فصل .

باب چهاردهم : در ذکر ضیاع و حصص سلطان بقم و آوه و انواع آن، از خاصه قدیمه معروفه بعباسیه و از عامه و فراتیة سهلانیه و یعقوبیه و حدیثه مقبوضه در

^۱ . «ط»: سنین.

سنتی ست^۱ و سبع^۱ و ستّین و ثلاث مائة و مبلغ خراج آن و عدد سهام آن با ذکر دیگر، از سببهای^۲ شهر آوه که در دفتر سلطانی یاد نکرده‌اند. و این باب مشتملست بر يك فصل.

باب پانزدهم: در ذکر ضیاع و حصص موقوفه بهقم، و ذکر مبلغ خراج آن و عدد سهام آن و ذکر بایر و خراب از آن و ذکر متولیان از اهل قم از عرب و عجم - و ایشان چهل نفر بوده‌اند - و ذکر تفحص احوال بدین حصص موقوفه و بمتولیان از جهت خلفا و ولات بقم تا آنگاه که جمله، اقطاع شدند. و این باب مشتملست بر يك فصل.

باب شانزدهم: در ذکر اسامی بعضی از علمای قم و عدد خواص ایشان و ایشان دویست و شصت و شش نفر بوده‌اند و عدد عامه از اهل قم که بقم مشهور بوده‌اند - و آن چهارده نفر بوده‌اند - و ذکر مصنفات و روایات ایشان و بعضی از اخبار^۳ ایشان. و این باب مشتملست بر دو فصل.

باب هفدهم: در ذکر اسامی بعضی از ادبا و کتاب و امثال ایشان که بقم بوده‌اند، از مثل فیلسوف و مهندس و منجم و نساج^۴ و وراق، با ذکر بعضی از اخبار و رسائل و مصنفات ایشان. و این باب مشتملست بر يك فصل.

باب هیجدهم: در ذکر بعضی از شعرا که مدح اهل قم گفته‌اند و عدد آن کسانی که ذکر و شعر ایشان، محفوظ و مشهور بوده است - و ایشان چهل نفرند - و ذکر شعرایی که بقم و آوه پیدا شدند، با بعضی از اشعار ایشان عبری و فارسی - و ایشان صد و سی نفرند - و این باب مشتملست بر سه فصل.

باب نوزدهم: در ذکر یهودیان و مجوسیان بقم و نواحی آن و مالی چند که برایشان حواله بوده است و رسوم آن و آنچه وارد شده درین باب از آثار مرویه و سبب ترك

^۱. «ط»: سنه ست او سبع.

^۲. «ط»: اسمهای.

^۳. «ط»: + و رسائل و مصنفات.

^۴. «ط»: نساج.

کردن ترسایان و وطن ساختن بقم و نزول کردن در آنجا باختلاف روایات. و این باب مشتملست بر يك فصل .

باب بیستم : در ذکر بعضی از خاصّهای^۱ قم و ذکر بعضی از عجایب دنیا و عمرهای پیغمبران علیهم السلام و عدد ایشان و تمامی تواریخ روزگارها و سنین قرون و ملوک عرب و عجم و مختصر از اخبار ایشان و بعضی از اخبار امم از آدم علیه السلام تا زمان هجرت رسول ما صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر بعضی از سنن^۲ عرب و آداب و احکام و مناقب ایشان و بتهای ایشان در ایام جاهلیّت ، با ذکر بعضی از روایات وارده در باب توحید و ذکر خاصّهای قریش و بنی هاشم و مکه و مدینه و اخبار نادره از روایات^۳ شیعه و غیر ایشان. و این باب مشتملست بر پنج فصل .

^۱ . «ط»: خواصهای.

^۲ . «ط»: سنین.

^۳ . «ط»: روات.

باب اول

در ذکر قم و سبب نام نهادن قم بدین نام، بعد از نام نهادن او بفارسی، و ذکر قدیم امر قم و حدیث آن و صورت فتح ناحیت آن و انتهای حدود آن و مسافت اقطار آن، و ذکر طول و عرض و برج طالع آن و عدد راهها و دروازاها و میدانها و مساجد و حمامات آن و سبب جدا کردن آن از اصباهان و وقت شهر ساختن آن و آنچه در بقعه و خطّه قم داخل است و بدان تعلّق دارد، از ضیاعها و نامهای آن، و ذکر باروی کهنه و نو آن و ذکر اوّل مسجدی که بقم بنا نهادند و منبر در آن نصب کردند تا آنگاه که مسجد جامع بدان بنا نهادند و منبر بدان نقل کردند، و ذکر سراهای خراج و دارالضرب و سرای حکام و وُلات و زندانها و ذکر کاریزها و جویها و رودخانها و آسیاها و مقاسمات^۱ آبهای آن و مساتیق آن و عدد ضیاعها و رساتیق آن از اهل عرب و عجم و ذکر آن ضیاع و رساتیق که از دیگر شهرها با قم جمع و اضافت کردند، و ذکر بعضی از طلسمات و ذکر بعضی آتشکدههای نواحی آن، که مشهور و معروف بوده‌اند و ذکر فضیلتهای قم و نواحی و ساکنان قم و آنچه از آفات و عاهات بدیشان رسیده است. و این باب مشتملست بر هشت فصل.

^۱. «ع»: مقاسم؛ پاورقی نسخه «ع»: در اصل نسخه خطی: مقاسمات.

فصل اوّل

در ذکر قم و سبب نام نهادن آن بدین اسم، بعد از نام نهادن فارسی آن و ذکر قدیم امرو حدیث آن و صورت فتح ناحیت آن و انتهای آن و مسافت جوانب آن و ذکر طول و عرض و برج آن و در آنک قم را چند راهست و چند درب و چند میدان و چند مسجد و چند حمام بوده

*

چنین گویند و چنین روایت کرده است «احمد بن ابی عبدالله برقی»^۱ در کتاب «بنیان» که: شهر قم را از برای آن قم نام کردند که در ابتدای حال مستنقع میاه بوده

است؛ یعنی جای جمع شدن آبها. و آب «تیمره»^۲ و در کتاب «معجم البلدان» یاقوت حموی، متوفاً ۶۲۶ هجری، چنین ضبط شده: «التیمرة - بضمة الميم - قال الیهیثم بن عدی: كانت مساحة اصبهان ثمانية فرسخاً في مثلها وهي ستة عشر رستاقاً، في كل رستاق ثلاث مائة و ستون قرية قديمة سوى المحدثّة، و ذکر فيها التیمرة الكبرى و التیمرة الصغری، و «تیمره» اشتباه نشود با «تیمز»؛ چه به موجب آنچه یاقوت نوشته است، «تیمر» از قرای شام است. «تیمز» - بالفتح ثم السكون وفتح الميم - قرية بالشّام وقيل: من شقّ الحجاز. قال امرء القيس: يعني ظعن الحي لما تحملوا لدی جانب الأفلاح من بطن تیمرا».

^۱. ابو جعفر که در سال ۲۷۴ یا ۲۸۰ وفات کرده از برقه قم.

^۲. «ط»: تیمره؛ پاورقی نسخه «ع»: در کتاب «محاسن اصفهان» مافروخی همه جا تیمره و مثناً، دیمرتین آورده که دیمره همان تیمره است و چون تاء و دال قریب المخرج است، تبدیل به یکدیگر می‌گردند. «کتاب مافروخی»، ص ۱۸، ۳۶، ۵۶، ۶۵. و احمد بن قاسم بن علی بن رستم دیمرتی از آنجاست و صاحب بن عباد در اشعاری که اشتیاق خود را به اصفهان ظاهر ساخته، چنین می‌گوید:

ذکرت دیمرت إذ طال الغناء بها یا بعد دیمرت من أبواب جرجان

«معجم البلدان»، ج ١، ص ٩٠٨.